

افغانستان، ویتنام و کوبا، گرچه امتیازهایی سیاسی برای شوروی در بر داشته است، از لحاظ اقتصادی با ضرر همراه بوده است.

#### بحران در نظام شوروی:

مجموعه‌ی عوامل بالا نظام شوروی را در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ با بحران شدیدی روبرو ساخت. این بحران را باید از جنبه‌های عوامل خارجی و داخلی مورد بررسی قرار داد. از زاویه‌ی عوامل خارجی رقابت تسلیحاتی شوروی با غرب در حالی که این کشور از درآمد سرانه و رشد سالانه‌ی کمتری برخوردار بود بر اقتصاد شوروی فشار زیادی وارد می‌کرد. در طول سالها رقابت تسلیحاتی با غرب، شوروی همواره ناچار بود با وجود ثروت کمتر، بخش بزرگی از درآمد ملی خود را صرف این رقابت کند، در نتیجه بخش اعظم نیرو و سرمایه‌ی ملی خود را به صنایع نظامی و پایه اختصاص دهد و از سرمایه‌گذاری در صنایع متوسط و کوچک (صنایع مصرفی) که پاسخگوی نیازهای شهروندانش است صرف نظر کند. عامل خارجی دوم تعهدات شوروی به کشورهای دوست و متحدانش بوده است. وجود کشورهای دوست و متحد اگر چه در زمینه‌ی سیاست جهانی برای شوروی مفید بود و در معادله‌ی رقابت شرق و غرب به سود این کشور عمل می‌کرد ولی از لحاظ اقتصادی این کشورها برای اقتصاد شوروی به شکل نان خوری تمام عمر بوده و رابطه‌ی یک جانبه با این کشور داشتند. این دو عامل زمانی که به عوامل داخلی بحران اضافه شوند بحران نظام شوروی را تشدید می‌کنند.

عوامل داخلی بحران شوروی بر دو گونه‌اند: گونه‌ی اول با اقتصاد برنامه‌ریزی شده و متمرکز ارتباط مستقیم دارد. نظام اقتصادی شوروی که در دهه‌ی ۱۹۳۰ پایه‌ریزی شد با برنامه‌ریزی تولید تا جزئی‌ترین مسایل و از بین بردن مکانیزم‌های بازار و مالکیت بر وسایل تولیدی و تأمین شهروندان با تضمین کار و بیمه‌های اجتماعی عملاً ریشه‌های انگیزه‌ی کار و نوآوری در تولید را از بین برد. در جوامع سرمایه‌داری یک شرکت و یا واحد تولیدی همواره در معرض رقابت با دیگران قرار دارد و مدیریت و کارگران آن برای برجای ماندن خود باید هم خوب کار کنند و هم با نوآوری در تولید، کار خود را در بازار قابل عرضه نگاه دارند. مدیریت همواره می‌تواند برای

صرفه جویی در تولید، یا به خاطر کم کاری کارگران عده ی زیادی را از کار برکنار کند و در صورت عدم نوآوری فنی خود نیز دچار ورشکستگی خواهد شد. در اقتصاد سرمایه داری قانون اصلی «بقاء قابل ترین» است. مشابه نظریه ی داروین در مورد قانون طبیعت. بنابراین در جوامع سرمایه داری انگیزه ی کار و نوآوری بقاء است. سوسیالیزم می باید قاعدتا انگیزه کار را از بقاء به وجدان کار ( آگاهی نیروی کار) و تضمین کار منتقل سازد. یعنی از طرفی با تضمین کار و بیمه های اجتماعی برای کارکنان جامعه ( چه مدیریت، چه کارگر و چه روشنفکر) عامل قانون جنگل یا «بقاء قابل ترین» را کنار گذارد و از طرف دیگر با بوجود آوردن نظام آموزش گسترده و آزادی کامل در جامعه و شرکت دادن همه ی شهروندان در تعیین سرنوشت خویش وجدان کار و آگاهی شهروندان را جایگزین انگیزه های نظام سرمایه داری کند. در شوروی وجه دوم قضیه یعنی وجدان کار در بین کارگران وجود نداشته است، چرا که آزادی و شرکت شهروندان در سرنوشت خویش اصولا مطرح نبوده است. شهروندی که با نظام سیاسی - اقتصادی کشور خود بیگانه است وجدان کاری نیز نخواهد داشت. بنابراین کارگری که از لحاظ کار و بیمه های اجتماعی تأمین است و وابستگی خاصی هم به نظام سیاسی و اقتصادی ندارد کار مفید و لازم هم نمی کند چون نظام را از آن خود نمی داند. مدیری که در همین شرایط قرار دارد دیگر مسأله اش نوآوری نیست و فقط می خواهد با برآورده کردن خواست مرکز در مورد حد تولید روز از اشراف کار خلاص شود. اینجاست که می بینیم بخش اعظم صنایع شوروی متخصص در تولید کالای بنجل و آنهم نه به اندازه ی کافی می شوند. کیفیت و کمیت پایین تولید، نبود انگیزه ی کار و نوآوری در تولید از ویژگی های نظام اقتصادی شوروی بود که با از بین بردن بسیاری از نیروها و امکانات، بحران اقتصادی در این کشور را دامن زد.

گونه ی دوم عوامل داخلی بحران در شوروی با نظام سیاسی این کشور ارتباط مستقیم دارند. از یک طرف دولت و حزب با شهروندان جامعه بیگانه بوده، نه از طرف آنها انتخاب می شده و نه به آنها پاسخگو بوده است. از طرف دیگر شهروندان جامعه نسبت به دولت و حزب بیگانه بوده و دولت و حزب را از آن خود نمی دانستند. این وضعیت دو نوع فساد گسترده در

جامعه بوجود می آورد. از یک طرف دستگاه دولت و حزب به عنوان قشر برگزیده ی جامعه عمل می کنند و برای خود امتیازهای سیاسی و اقتصادی بیشتری قائل می شوند. این قشر برگزیده در کنار امتیازهای رسمی (فروشگاه های مخصوص، بیمارستان های بهتر، امکان استفاده از خانه های بهتر و غیره) اقدام به رشوه خواری و مال اندوزی نیز می کند (به عنوان نمونه رشید اف دبیر اول حزب کمونیست قزاقستان که میلیونر از آب درآمد، یا رسوایی داماد برژنف و غیره). از طرف دیگر به دلیل کمبود تولید و ضعف دولت در برآورده کردن توزیع کافی و خدمات اقتصاد سیاه شکل می گیرد، یعنی آنجا که در جامعه تقاضا وجود دارد ولی نظام قادر به عرضه نیست (یعنی تقریباً در بیشتر بخشهای اقتصاد شوروی) خود شهروندان در حد امکان وارد میدان شده و با ایجاد بازار سیاه اقدام به تشکیل روابطی می کنند که دولت بر آن هیچگونه نظارتی ندارد. به عنوان نمونه برای دریافت خدمات لوله کشی خانه در مسکو، یک شهروند باید شش ماه در انتظار اقدام دولت باقی بماند. در حالی که با صرف پول بیشتر می تواند همان نوع خدمات (و شاید هم نوع بهتر آن را) از طریق اقتصاد سیاه در مدت یک روز دریافت کند. دولت بر این مبادله هیچگونه نظارتی نمی تواند داشته باشد و حتی قادر نیست مالیات چنین درآمدی را از لوله کش نیمه وقت دریافت کند.

مجموع عوامل بالا بحران شوروی را که شاید بتوان آن را بن بست کل نظام نام نهاد آشکار می کند. در بیست و دومین کنگره ی حزب کمونیست اتحاد شوروی، نیکیتا خروشچف اعلام کرد که نظام سوسیالیستی تا پایان دهه ی ۱۹۷۰ از لحاظ اقتصادی بر نظام سرمایه داری پیشی خواهد گرفت. در پایان دهه ی ۱۹۷۰ آشکار شد نه تنها نظام شوروی از رقیبان سرمایه دار خود پیشی نخواهد گرفت بلکه در معرض نابودی و شکست قرار گرفته است. در این دوران رشد درآمد سرانه ی شوروی و تولید کشاورزی کاهش یافت و زنگهای خطر به صدا درآمدند (۸). اولین نهادی که متوجه خطر شد کا.گ.ب. بود. تصویری که مردم جهان از کا.گ.ب. دارند همان پلیس سیاسی و مسئول بازداشتگاه ها و نهاد خفقان درونی شوروی است. این تصور درست است ولی کامل نیست. کا.گ.ب. در کنار مسئولیت های بالا (تا قبل از دوران گرباچف) مسئولیت های مهم دیگری مانند مرزبانی،

مبارزات ضد جاسوسی، حفاظت از شخصیت های دولتی و... نیز داشته است. یکی دیگر از مسئولیت های کا.گ.ب. نقش تحقیقاتی آن است. این نهاد با داشتن بودجه ی کافی بهترین مغزهای شوروی را برای بررسی مسایل داخلی و خارجی در استخدام دارد. رئیس کا.گ.ب. در اواخر دوران زندگی برژنف، یوری آندریف بود. پس از مرگ برژنف در سال ۱۹۸۲، آندریف به دبیر اولی حزب یعنی بعنوان رهبر شوروی انتخاب شد. آندریف و رفقای او (مانند آندری گرمیکو دیپلمات معروف و وزیر خارجه ی وقت که در این زمان با تغییر جهت خود رادر جناح آندریف قرار داده بود) به خوبی از وضعیت بحرانی با خبر بودند و در کشاکش قدرت در درون دفتر سیاسی حزب بر طرفداران برژنف پیروزمند شدند. آندریف در اصل خواهان تغییر جهت کلی در سیاست کشور و از بین بردن سنت ها نبود. او خواهان اصلاح نظام با حفظ چارچوب کلی بود و برای همین هم عمده ی اصلاحات او مربوط می شوند به مبارزه با فساد دستگاه اداری، مصرف مواد الکلی و عادی کردن روابط با غرب. در کنار این اصلاحات آندریف راه را برای عده ای از اعضا جوان تر حزب هموار ساخت و آنها را به مقام های بالاتر حزبی گماشت. یکی از این افراد گرباچف بود که در کنار دیگران جزو نسلی از اعضا حزب بودند که آموزش خود را در دوران خروشچف دیده بودند و نه در دوره ی استالین. بنابراین می توان گفت که در زمان آندریف نسل جدیدی از خُبرگان حزبی به مقام های بالا حتا بالاترین نهادهای حزبی (گرباچف به عضویت دفتر سیاسی انتخاب شد) راه یافتند.

دوران زمام داری آندریف بسیار کوتاه بود و او پس از یک دوره ی بیماری در سال ۱۹۸۴ درگذشت. انتخاب کنستانتین چرنینکو به جانشینی آندریف در واقع هم یک سازش سیاسی بود و هم یک عقب گرد کوتاه مدت. بدین معنی که در کشاکش قدرت بین جناح اصلاح طلب و جناح طرفدار سنت های برژنف، به دلیل توافق نداشتن و یا برتری یک جناح بر جناح دیگر، چرنینکوی محافظه کار و بیمار و نزدیک به مرگ به دبیر کلی حزب کمونیست انتخاب شد. در باره ی دوران یک ساله ی زمام داری چرنینکو حرف زیادی برای گفتن نیست. به جز اینکه او در دوران کوتاه دبیر اولی اش جلوه ای از بحران و ناتوانی رهبری در شناخت مشکلات بود(۹).

دوران گرباچف:

پس از مرگ چرنینکو طبق روال همیشگی، کشاکش قدرت برای جایگزینی او وارد مرحله ی نهایی شد. در این زورآزمایی جناح اصلاح طلب به رهبری گرباچف بر جناح محافظه کار و طرفدار سنت های برژنف به رهبری رمانف پیروز شد. در مارس ۱۹۸۵ گرباچف به دبیر اولی حزب کمونیست انتخاب شد و رمانف بدلیل «بیماری» از عضویت در دفتر سیاسی «استعفا» داد. از آن تاریخ تا به امروز اصلاحات در شوروی شروع و همچنان ادامه دارد. اگر چه راه در این مدت برای انجام اصلاحات هموار نبوده است و طراحان اصلاحات در برخی از موارد با عقب نشینی از اجرای طرح، مشکلات را عریان ساخته اند ولی سیر اصلاحات کم و بیش به پیش رفته است

بین سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۹۱، اصلاحاتی که با دبیراولی گرباچف شروع شد و او و همفکرانش نیروی محرک اصلی آن بودند چهره ی اتحاد شوروی را چه از لحاظ درونی و چه از جنبه ی جهانی بکلی دگرگون ساخته است. از سال ۱۹۸۵ به بعد توجه رهبری جدید حزب متوجه برطرف ساختن عوامل خارجی و داخلی بحران شد. تا آنجا که به رقابت با غرب مربوط می شود رهبری جدید به درستی محاسبه کرد که زرادخانه های آمریکا و شوروی قادرند جهان را ده بار نابود سازند. بنابراین کاهش سلاحهای دو طرف هم می تواند این تناسب وحشت آور را پایین آورد و هم در روند مذاکرات و تشنج زدایی اطمینان لازم برای جلوگیری از تولید و اختراع سلاح های مخرب جدید را بوجود آورد. در صحنه ی رقابت و اختلاف بین دو ابر قدرت که منجر به جنگ های منطقه ای شده بود شوروی سیاست مصالحه و حل اختلاف ها را پیشه کرد. چنین است که در عرض پنج سال گذشته شاهد پایان برخی از این جنگ ها و بروز چشم اندازهایی برای حل برخی دیگر بوده ایم (خروج ویتنام از کامبوج، پایان جنگ داخلی در افغانستان، آنگولا، نامیبیا و غیره). در این مذاکرات اصولاً اتحاد شوروی که نیاز فراوان به مصالحه و سازش داشت، ناگزیر از برخی عقب نشینی ها شد. اما همچنین باید توجه کرد که در طول پنج سال گذشته شوروی موفق شده است (با وجود عقب نشینی) مسأله ی امنیت مرزهای خود را تأمین کند و از مخارج رقابت تسلیحاتی بکاهد.

سیاست رهبری جدید در مورد کشورهای متحد شوروی نیز سیاستی واقع بینانه بوده است. رهبری جدید با صرف نظر کردن از سود سیاسی ای که از رابطه با متحدانش نصیب شوروی می شد، برنامه هایی مهم را در جهت جلوگیری از ضررهای اقتصادی شروع کرد. فروریختن دولتهای اروپای شرقی در پاییز ۱۹۸۹ نمی توانست ممکن شود اگر اتحاد شوروی همچون گذشته برای حفظ این دولت ها دست به مداخله ی نظامی می زد. مخالفان این دولت ها با درک این واقعیت که رهبری جدید شوروی در پی تحولات خارجی و داخلی این کشور دیگر حاضر نیست مانند وقایع «بهار پراگ» اقدام به مداخله ی نظامی کند، در جهت سرنگونی دولت هایی که پس از جنگ جهانی دوم توسط شوروی ساخته و پرداخته شده بودند اقدام کردند. در اینجا باید توجه داشت که دولت های اروپای شرقی از طرف نیروهای خارجی سرنگون نشدند و نبود خطر خارجی روند تغییرات را آسان تر ساخت. اما آنجا که خطر نیروی خارجی وجود داشته است ( برای نمونه کوبا) شوروی تا این تاریخ بر تعهدات خود پایبند مانده است و برای ایجاد تغییر و تحول از راههای دوستانه اقدام می کند (افغانستان و موزامبیک).

اقدامات اصلاحی رهبری جدید در مورد عوامل داخلی بحران اگر چه با واقع بینی همراه بوده است، اما به علت پیچیدگی مشکلات و سابقه ی تاریخی آنان، به اندازه ی سیاست های خارجی موفقیت آمیز نبوده است. در مورد عوامل داخلی بحران، رهبری جدید در جهت تغییر آن مکانیزم ها و سنت هایی حرکت نموده است که در همان دو دوره ی تاریخی یاد شده در شوروی ریشه گرفته بودند. از لحاظ سیاسی یعنی تسلط انحصاری حزب بر دولت، اصلاحات در جهت از بین بردن و یا کنار گذاشتن آن نوع حکومتی بوده است که بین سالهای ۲۱ - ۱۹۱۷ در شوروی شکل گرفت. بدین معنی که با آزاد کردن تدریجی انتخابات و آزادی نمایندگان دیدگاهها و نظرگاههای متفاوت در شرکت و رقابت در انتخابات، عملاً جریان انتخاب نمایندگان سیاسی جامعه وارد یک روند قانونی شده است. همزمان با این تحول، قدرت سیاسی بشکل تدریجی از حزب کمونیست به شورای عالی منتقل شد و در کنگره ی ۲۸ حزب کمونیست، رأی بر تعدد احزاب داده شد. بنابراین از لحاظ سیاسی رهبری جدید قصد پایه ریزی نظام سیاسی مردم سالار را دارد و در این راه تاکنون موفق بوده است.

هدف اصلی این سلسله از اصلاحات سیاسی از بین بردن بیگانگی شهروندان با نهاد دولت است. در مورد بیگانگی شهروندان با دولت در شوروی قبلا اشاره شد و گفته شد که جدایی تاریخی بین دولت و شهروندان، اختناق و نبود آزادی های اولیه و رعایت نکردن حقوق انسان ها را دامن می زد. با از بین رفتن تدریجی بیگانگی بین دولت و شهروندان و دمکراتیک شدن دولت، دیگر شهروند شوروی دولت خود را بسان نهادی که جوابگوی جامعه نیست نخواهد دید. رفتار دولتمداران شوروی به تدریج زیر نظر شهروندان قرار می گیرد و با رأی آنان دولتمردان فاسد و بی لیاقت کنار گذاشته می شوند. به عنوان نمونه رهبری جدید انتخابات شهرداری های شوروی را ملاک شایستگی افراد حزبی قرار داد و آن عده از دبیران حزب که در انتخابات شهرداری شکست خوردند را برکنار کرد. با آزادی انتخابات و مطبوعات آزاد، فساد دولتی عملا در سطح جامعه افشاء شد و دولتمداران فاسد کنار گذاشته شدند و می شوند.

«اقتصاد سیاه» که دولت شوروی نه نظارتی بر آن داشت و نه قادر بود با تصحیح و تقویت روند تولید عامل عینی وجود آن را از میان بردارد نیز شامل اصلاحات شد. برای مبارزه با «اقتصاد سیاه» این بخش از تولید قانونی اعلام شد و از شهروندان خواسته شده است با تولید کوچک (چه کالایی و چه در بخش خدمات) بطور قانونی در روند تولید شرکت کنند. شهروندان شوروی از این پس می توانند بدون ترس از دولت، شرکت های مختلف خدماتی و تولید کالا تأسیس کنند. شرط اساسی در این بخش این است که شرکت های مورد نظر اجازه نخواهند داشت نیروی کار اجیر کنند و در صورت نیاز به نیروی کار می باید شرکت را به صورت تعاونی اداره کنند. یعنی کارگر را در مدیریت و سود واحد تولیدی سهم نمایند. بدین شیوه دولت شوروی موفق شده است آن بخش از اقتصاد را که از نظارت دولت بدور بوده زیر نظارت قانونی خود گرفته و از آنها مالیات دریافت کند و برای فعالیت شان قانون وضع نماید.

اصلاحات رهبری جدید در مورد اقتصاد متمرکز و برنامه ریزی شده کندتر از دیگر بخش ها پیش رفته است. هدف از اصلاحات در این بخش این

است که نقش دولت در برنامه ریزی تولید کاهش چشم گیری پیدا کند. اگر دولت تاکنون برای هر واحد تولیدی برنامه ریزی می کرد و برایش میزان تولید تعیین می کرد و از آن می خواست که مواد اولیه را از مراکز خاصی که دولت تعیین می کرد به قیمت معینی تهیه کند، از این پس نقش دولت محدود به برنامه ریزی کلی خواهد بود. بدین معنی که دولت در حد کلی مقدار تولید واحد های تولیدی را مشخص می کند. برای تولید این مقدار، مدیریت واحد تولیدی آزاد است به طور مستقل وارد معامله با دیگر بخش های تولید برای تهیه ی مواد اولیه شود. بعد از برآورده کردن نیاز مرکز، هر واحد تولیدی آزاد است مازاد تولید خود را در بازار به فروش رساند و درآمد آن را یا بین کارکنان تقسیم نماید و یا آن را بار دیگر در واحد تولیدی سرمایه گذاری کند. بدین ترتیب دولت با تعیین مدیریت واحد تولیدی از آن درخواست کار می کند در حالی که همان مدیریت و کارگران واحد تولیدی دولت را انتخاب می کنند. در کنار این روند، واحد تولیدی زیان آور تعطیل می شود و نیروی کار آن به بخش های دیگر منتقل می شود ( اینجاست که خطر بی کاری بوجود می آید). بنابراین عامل رقابت بین واحدهای تولیدی برای ارائه ی کالای بهتر و تعطیل بخش زیان آور تولید به معادله ی بالا اضافه شده است. از این راه رهبری جدید امید دارد جای وجدان کار را که در جامعه شوروی خالی است پر کند.

در بخش تولید کشاورزی ( که همواره از مشکلات عمده ی جامعه بوده است) اصلاحات بیش و کم مانند بخش صنعتی عمل می کند. مشکلات بخش کشاورزی شوروی هم در سطح توزیع است و هم در تولید. خواننده شاید تعجب کند که بخش بزرگی از تولیدات کشاورزی شوروی هنگام توزیع ( حمل و نقل) تلف می شود. یعنی دولت در توزیع به موقع و با صرفه ی کالاهای کشاورزی ناتوان است. کشاورزان شوروی از دوران خروشچف به بعد اجازه داشته اند مقداری زمین زراعی را بشکل فردی مالک باشند و برای استفاده ی خصوصی بکار برند. کشاورز شوروی در کنار کار در مزارع دولتی می توانسته است با کار در زمین کوچک خود کالای تولیدی را یا مصرف و یا در بازار آزاد به فروش برساند. این بخش از تولید کشاورزی به دلیل وجود انگیزه ی سود همواره بازدهی بارزی داشته است. اصلاحات جدید این بخش را تقویت می کند و کشاورز را تشویق می کند



با تولید کوچک و برای بدست آوردن سود بیشتر تولید بهتر و بیشتر ارائه دهد. اما در بخش توزیع هنوز راه حل عملی بدست نیامده است و این امر سرعت بهبود کشاورزی شوروی را کند کرده است.

سیاست کلی رهبری اصلاح طلب شوروی در مورد اقتصاد این کشور به گفته ی خود رهبران به «سوسیالیزم بازار» معروف شده است. نظریه پردازان «سوسیالیزم بازار» معتقداند که استفاده از نیروی بازار (عرضه و تقاضا) به خودی خود یک وجه نظام سرمایه داری نیست. به عقیده ی این نظریه پردازان مکانیزم های بازار فقط زمانی که با مالکیت فردی بر وسایل تولید و بدست آوری ارزش اضافی از نیروی کار همراه شوند پایه نظام سرمایه داری را می ریزند. بنابراین استفاده از مکانیزم بازار توسط دولت سوسیالیستی برای بالا بردن تولید پذیرفتنی است.

استفاده از مکانیزم های بازار، اجازه شکل گیری و قانونی کردن بخش خصوصی در تولید کوچک، آزادی سیاسی در جامعه و دموکراتیزه کردن دولت (یعنی بازگرداندن آن به مردم) مجموعه ی اصلاحات شوروی را تشکیل می دهند. در صورت موفقیت این اصلاحات از یک طرف در جامعه وجدان کار و بنابراین کیفیت در تولید بوجود می آید و از طرف دیگر با درگیر شدن شهروندان در تعیین سرنوشت خویش (آنهم در جامعه ای که بخش عمده ی تولید در اختیار دولت است) و دموکراتیزه شدن دولت، مردم سالاری در کنار نوعی اقتصاد مختلط عمل خواهد کرد. اما این اصلاحات و آرمان رهبری جدید تا چه حد واقع بینانه و عملی است؟ این را فقط گذشت زمان نشان خواهد داد.

گر با چف هدف اصلاحات خود را «سوسیالیزم با چهره ی انسانی» نام نهاده است. او و هم نظرانش معتقداند با اصلاحات آنها بشریت قرن بیست و یکم مفهوم جدیدی از آزادی و نظام مردمی را تجربه خواهد کرد ولی بدون اصلاحات آنها آینده ی شوروی و سوسیالیزم با شکست روبرو خواهد شد. از نظر رهبران اصلاح طلب شوروی نبرد فعلی در این کشور بر سر هست و نیست کشوری به نام اتحاد شوروی است نه چیزی کمتر و نه چیزی بیشتر.

۱. سوسیالیسم با چهره‌ی انسانی، هدف خود را نابودی تدریجی آن نظام اقتصادی و سیاسی ای قرار داده است که در چهار سال اول انقلاب و دهه ۱۹۳۰ شکل گرفته است. این نظام اگر هم روزی کاربرد داشته است، در اواخر قرن بیستم دیگر چنین کاربردی ندارد. اما اصلاح طلبان برای جایگزینی آن نظام با نظامی که هم مردم سالار باشد و هم مبانی اقتصادی سوسیالیسم یعنی اشتراکی بودن وسایل تولید را حفظ کند با مشکلات اساسی ای روبرو شده‌اند. این مشکلات را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

اول - جنبش اصلاح طلبی به معنی واقعی از میان توده‌ی مردم بر نخواست است و شهروندان شوروی در شکل‌گیری و سمت دادن به آن از ابتدا خود سهم زیادی نداشتند. چه در زمان تزارها و چه در دوران حکومت شوروی، مردم این کشور با دموکراسی بیگانه بوده‌اند و آن را تجربه نکرده‌اند. در طول هفتاد و چند سال گذشته مردم شوروی با نظام استبدادی ای طرف بوده‌اند که احتیاجات اولیه زندگی را برای شهروندان فراهم می‌کرده است (اگر چه با به هدر دادن نیروها). در چنان شرایطی مردم نیز از هر فرصتی برای از زیر کار در رفتن استفاده می‌کردند. گروهی از اصلاح طلبان از درون حزب (یعنی مرکز قدرت)، شروع به کار کردند، این گروه که گرباچف سردمدار آنهاست در مرحله‌ی نخست فقط بخشی از روشنفکران حزبی و غیر حزبی را پشتیبان فعال خود یافتند دیگر شهروندان شوروی در سالهای نخست به جریان اصلاحات برخوردی منفعل داشتند. یکی از مشکلات اساسی رهبری جدید جلب اطمینان توده‌ی مردم به واقعی بودن اصلاحات و درگیر نمودن آنها در روند کار می‌باشد.

دوم - رهبری اصلاح طلب حزب با پیش بردن سیر اصلاحات عملاً قدرت انحصاری حزب کمونیست را در جامعه از بین خواهد برد. آشکار است که چنین تحولی برای بسیاری از اعضاء حزب (که حتی ممکن است خواهان برخی اصلاحات باشند) خوشایند نیست. بسیاری از اعضاء حزب و دستگاه دولتی چه به دلیل جزم‌های نظری و چه به دلیل از دست دادن امتیازهای اجتماعی خواهان ادامه‌ی اصلاحات نیستند. این گروه (که جناح محافظه کار حزب را تشکیل می‌دهند) اگر قادر به جلوگیری از ادامه‌ی سیر تحولات نبوده‌اند ولی موفق شده‌اند با کند کردن جریان اصلاحات، رهبری جدید را با خطراتی جدی درگیر کنند.

سوم - مشکل دیگری که امروزه به عنوان خطری جدی سیر اصلاحات در

شوروی را تهدید می کند مسأله ی ملیت ها است. اعلام جدایی جمهوری های بالتیک ، جنگ در جمهوری های آذربایجان و ارمنستان، اختلاف تاجیک ها و ازبک ها بر سر شهرهای بخارا و سمرقند و غیره بر مشکلات موجود افزوده است. برخی از این مسایل سابقه ی تاریخی چند صد ساله دارند ولی بسیاری از آنها به دوران حکومت شوروی و خصوصاً زیان هایی که در دوران استالین متوجه اقلیت های ملی شده بر می گردند. اگر بتوان یک عامل را خطر اساسی برای جریان اصلاحات در شوروی بر شمرد، این عامل مسأله ی اقلیت های شوروی است. به نظر می رسد خطر جدایی طلبی ملیت های مختلف چنان جدی باشد که موجودیت اتحاد شوروی را به عنوان یک کشور واحد در معرض خطر جدی قرار دهد. آشکار است که از هم پاشی اتحاد شوروی، سیر اصلاحات این کشور را بطور کلی از مسیر اصلی خارج خواهد کرد.

شاید جای کمتر شکی باقی باشد که اصلاح طلبان شوروی یک دوره ی عقب نشینی را لازمه ی هرگونه اصلاحی تشخیص داده اند. اتحاد شوروی امروزه چه در سطح جهانی و چه در محدوده ی مسائل داخلی دست به عقب نشینی گسترده ای زده است. این عقب نشینی تا اندازه ای در مقابل فشارهای خارجی ( بخصوص رقابت با غرب) بوده ، ولی بخشی از آن نیز در مقابل مشکلات نظام و عدم واقعی بینی تاریخی ( بخصوص دورنگویی به خود و دیگران و دستبرد به تاریخ) بوده است. اکنون بهایی که برای بالا بردن تولید و به کار انداختن چرخ اقتصاد کشور باید پرداخت چه بسا بیشتر شدن اختلاف دستمزدها، تبدیل بیشتر نیروی کار به کالا و پدید آمدن بیکاری و تورم و ورشکستگی صدها مرکز تولیدی در بازار رقابت باشد. اما سؤال اصلی این است که مسیر آینده ی برنامه ریزی اقتصادی به کدام سو خواهد بود؟ ادغام بیشتر در بازار جهانی سرمایه و حاکمیت بیشتر نیروهای بازار آزاد و در نتیجه نابرابری بیشتر طبقاتی؟ نسخه ی تازه ای از سوسیال دموکراسی اروپای شمالی و «دولت رفاه» یا ترکیب تازه و هنوز ناشناخته ای از برنامه ریزی دولتی و بازار آزاد؟ هم اکنون مبارزه ی سیاسی بر سر قوانین مربوط به شکل های تازه ی مالکیت در شوروی به شدت در جریان است و نتیجه ی آن هر چه باشد قطعاً مبارزه بر سر شکل های دموکراتیک تر مالکیت برای عدالت اجتماعی پایان نخواهد گرفت. باید توجه داشت که

هفتاد و چند سال نظام تک حزبی در کنار آثار تباه کننده اش در اقتصاد و سیاست نتایج مثبتی هم به بار آورده است. امروزه شوروی کشوری است صنعتی که می تواند هرگونه دانش فنی جدید را براحتی پذیرا باشد. بی سوادی ریشه کن شده و این کشور دارای یک قشر وسیع فن سالار و دانشمند در رشته های گوناگون است. اگر چه در برخی زمینه های دانش کامپیوتر شوروی از غرب عقب افتاده است (مانند آنچه به سوپر کامپیوتر معروف شده است)، ولی همانطور که از محصولات بخش صنایع نظامی و هواپیمایی و فضایی این کشور پیداست، شوروی در برخی از بخش ها نه تنها می تواند رقیب غرب به حساب آید، بلکه شاید پیش تر از آنها هم حرکت کند. بنابراین وجود صنایع پایه، وجود دانش فنی و قشر وسیع فن سالار عواملی هستند که در صورت بهره برداری درست از آن ها می تواند به پیروزی برنامه ی اصلاحات کمک کرده و شوروی را در قرن بیست و یکم تبدیل به جامعه ای کند که در آن تلاش برای دست یافتن به آنچه در کتاب ها به سوسیالیسم و یا کمونیسم معروف شده امکان پذیر گردد.



### پی نوشت ها:

(۱) برای بحثی پیرامون بدیل های متفاوت در دوران انقلاب روسیه مراجعه کنید به: Ronald G. Suny, "Toward a Social History of the October Revolution", in American Historical Review (February 1983).

(۲) لنین در پیامی به دولت شورایی مجارستان در سال ۱۹۱۸، این دولت را مورد ستایش قرار می دهد. او همچنین از دولت مجار (که ائتلافی از احزاب چپ بود) به عنوان نوع بهتری از «دیکتاتوری طبقه کارگر» یاد می کند و آن را در مرحله ای جلوتر از دولت بلشویکی می بیند. دولت مجارستان چند ماه بعد از این پیام با پشتیبانی بریتانیا توسط ارتجاع داخلی سرنگون شد. رجوع کنید به: Roy Medvedev, The October Revolution, New York: Columbia University Press, 1979. P. 152.

(۳) برای اطلاعات بیشتر راجع به مسأله ی دهقان ها در شوروی مراجعه کنید به: M. Lewin, Russian Peasants and Soviet Power, New York: W.W. Norton and Company, 1975.

۴) برای اطلاع بیشتر در باره ی جناح استالینی حزب در مقابل بدیل های دیگر حزبی رجوع کنید به Stephen F. Cohen, Rethinking the Soviet Experience , New York and Oxford: Oxford University Press, 1985.

۵) علاقمندان به این بحث می توانند به کتاب های: تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی (بلشویک ، ۱۹۳۸) که زیر نظر مستقیم استالین نوشته شده و هم چنین کتاب تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۷۷) که در دوران برژنف تهیه شده مراجعه کنند. این کتاب گرچه در برخی موارد با کتاب « تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی» تفاوت هایی دارد ولی هر دو کتاب نظرات کلی شیه به هم دارند.

۶) برای بررسی مخالفان مکتب استالین رجوع کنید به نوشته های Roy Medvedev, Stephen Cohen, E.H. Carr, این محققان هر کدام دارای پیشینه های متفاوت سیاسی و فلسفی هستند.

۷) برای بررسی دقیق تر رابطه ی شوروی با متحدانش رجوع کنید به: Albert Szymanski, Is the Red Flag Flying? , London: Zed Publications, 1979. PP. 101-199.

۸) برای بدست آوردن آمار رکود کشاورزی و اقتصادی در شوروی می توانید به کتاب زیر مراجعه کنید. Zhores A. Medvedev, Gorbachov (London, W.W. Norton and Comp., 1986) pp 94-118.

۹) برای بررسی سیر تحول در دفتر سیاسی و کشاکش قدرت تا قبل از دوران گرباچف رجوع کنید به فصل های اول و دوم کتاب بالا.

## تدارک «راهیان شعر پارسی در غربت»

با هدف ارائه سیمای کلی شعر معاصر فارسی در مهاجرت و آشنایی با روحیات، اندیشه ها و شیوه های شعر فارسی سرایان ما در ده ساله اخیر در غربت، میرزا آقا عسگری (مانی) در تدارک انتشار مجموعه «راهیان شعر پارسی در غربت» است. شاعران و یاران دیگری که قصد همکاری دارند می توانند با توجه به نکته های زیر آثار و مطالب و پیشنهادهای خود را به نشانی پایین ارسال کنند. نکات: ۱) بهگزین و ارسال ده شعر از آثار خود با ذکر تاریخ سرایش؛ ۲) معرفی دست کم ده شعر از دیگران به عنوان پیشنهاد؛ ۳) ارسال کتاب های نشر یافته، شعر و زندگی نامه کوتاه ادبی. نشانی:

Asgari

P.F. 250109

4630 Bochum 1, Germany

متر شدا:

## مجموعه طرح ها و آثار گرافیک م. ک. صدیق

ویراستار: جان ترافگان

با پیشگفتاری از: میرزا آقا عسگری

۱۰۴ صفحه، نوشته ها به زبان انگلیسی، چاپ اول ۱۹۹۰ م. بهاء ده دلار.

نشانی:

Scholastic Press of New York

10 Mount Wilson Avenue, Farmingville, N.Y. 11738 U.S.A.

گزارش و مصاحبه

## « کتاب نیما » شماره سوم منتشر شد.

کتاب نیما شماره سوم، پاییز ۱۳۷۹، با مطالب زیر در ۱۳۵ صفحه منتشر شد: بخش ویژه زبان و هویت ملی: زبان و هویت ملی (نجف دریابندری)؛ هویت ملی و زبان مشترک (نادر نادرپور)؛ زبان فارسی و هویت ملی (محمدعلی سپانلو)؛ نهضت اصلاح زبان، سره پردازی، و مسأله تجدد در زبان فارسی: سه شاخص تاریخی رابطه میان زبان فارسی و هویت ایرانی (احمد کریمی حکاک)؛ زبان فارسی و مدرنیسم (داریوش آشوری).  
بخش یادواره منوچهر محجوبی: زندگی نامه؛ مهمان واپسین منوچهر: مرگ (اسماعیل خویی)؛ برای محجوبی (شعر: هادی خرسندی)؛ اندوه سرود (شعر: نعمت آزر)؛ همراه با: برداشت های حسی و حرفه ای من از سانسور (مقاله: محمود عنایت)، طرح هایی از ایرج یمین، و اشعاری از م. پیوند، میرزا آقا عسگری، منصور خاکسار، منصوره هاشمی، مجید نفیسی و شراره مانا. نشانی: Nima Foundation Inc.

P.O. Box 661706, Los Angeles, CA 90066 U.S.A.

منتشر شد:

## نقدی بر تاریخ نگاران شوروی

مقدمه ای بر تاریخ اقتصادی - اجتماعی ایران در قرن نوزدهم

نوشته: بهروز امین ۱۵۴ صفحه. چاپ اول: مردادماه ۱۳۷۹، اوت ۱۹۹۰، ناشر: انتشارات نوید (آلمان غربی)

فهرست مطالب: مقدمه؛ مقدمه ای بر مقوله مرحله بندی تاریخ؛ درباره «فتودالیسم» ایران؛ فتودالیسم چیست؟؛ «تقید و وابستگی» فتودالی در «فتودالیسم» ایران؛ درباره مفهوم تقید و وابستگی؛ زمین داری «فتودالی» در ایران؛ بهره «فتودالی» در ایران؛ نتیجه گیری؛ یادداشت ها و منابع. نشانی: Nawid

Blumen str.28

6600 Saarbrücken Germany



## سند نو یافته

### بیانیه دکتر تقی آرانی به مناسبت اول ماه مه (۱۹۳۲)

توضیح: در اردیبهشت ۱۳۱۲، مأموران شهربانی رضا شاه، دکتر تقی آرانی و گروهی از یارانش را دستگیر کردند. اکثر افرادی این گروه که بعدها به گروه ۵۳ نفره معروف شدند، روشنفکران جوان بودند ولی ۸ کارگر و سه تن از فعالان سابق اتحادیه های مخفی کارگری نیز جزو دستگیر شدگان بودند. محاکمه دستگیرشدگان در اوایل آبان ماه ۱۳۱۲، یعنی هیجده ماه پس از دستگیری آغاز شد.

رژیم رضا شاه با استناد به اعلامیه ای که در اول ماه مه (اردیبهشت ۱۳۱۵) توسط دکتر آرانی منتشر شده و در دانشگاه تهران و مراکزی از قبیل کارخانه وطن اصفهان و پالایشگاه آبادان و نیز بین کارگران راه آهن شمال پخش شده بود، گروه ۵۳ نفر را متهم به هواداری از مرام اشتراکی کرد. بر اساس این اتهام در اواخر آبان ۱۳۱۷ اکثر افراد گروه به زندان محکوم شدند، از جمله دکتر آرانی به اتهام عضویت در تشکیلات کمونیستی و تبلیغ این مرام و انتشار اعلامیه به مناسبت اول ماه مه به ده سال زندان محکوم شد ولی پس از مدت کوتاهی، در بهمن ماه ۱۳۱۸، در پی ابتلا به بیماری تیفوس و نبود امکانات درمانی در زندان درگذشت.

بیانیه دکتر آرانی به مناسبت اول ماه مه، از دو جنبه دارای اهمیت تاریخی است: اول اینکه تنها مقاله سیاسی - مارکسیستی است که از آرانی در دسترس است. نوشته های آرانی که بین سالهای ۲۴ - ۱۹۲۳ در مجله های فرهنگستان و ایرانشهر منتشر شده، به دوران قبل از آشنایی او با مارکسیسم مربوط است. دیگر مقاله های آرانی نیز که در مجله دنیا طی سالهای ۱۴ - ۱۳۱۲ چاپ شده، در زمینه هائی از قبیل علم و فلسفه و آخرین دفاع او در دادگاه رژیم (مجله دنیا، ۱۳۴۲) در زمینه قانون اساسی و آزادی های مندرج در آن بوده است.

دوم اینکه، این سند نشان می دهد که دکتر آرانی، بر خلاف تصور گروهی که او را تنها یکی روشنفکر مارکسیست و بدون وابستگی حزبی می دانند، به طور قطع عضو حزب کمونیست ایران بوده است. آرانی اعلامیه اول ماه مه را این گونه به پایان می رساند: « ما به بزرگترین تشکیلات رنجبری دنیا و قهرمان رهبری آن (دیتمتریوف) سلام میدهیم. رنجبران دنیا متحد شوید. زنده باد

انقلاب رنجبران دنیا» (دیمتریوف در آن زمان رهبر کمپتون بود).

این اعلامیه با تمام اهمیتی که دارد، طی ۴۴ سالی که از انتشار آن می گذرد تنها یکبار در سال ۱۹۴۶ به مناسبت اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۲۵) در روزنامه «ایران ماه» که در آن زمان یک روزنامه چپ ولی مستقل از حزب توده به حساب می آمد با «مختصر تغییرات» به چاپ رسیده است.

## یرواند آبراهامیان

کلمات درون پرانتز توسط کنکاش اضافه شده است.

### بیانیه دکتر آرائی بمناسبت اول ماه مه ۱۹۳۶

اول ماه مه روز نمایش قوای رنجبران دنیاست در چنین روزی آزادیخواهان ایران بتمام رنجبران یعنی عمله ها و دهاتی های ایران، به توده ملت از کسبه و اصناف و مستخدمین جزء و منورالفکرها با فریاد بلند خطاب میکنند: رفقا سرمایه مالی و فاشیسم که مهلک ترین اسلحه این سرمایه است در تهیه جنگ بین الملل جدیدی است. این جنگ جهانگیر خونین از یکطرف بین سرمایه داران برای تقسیم و چپاول رنجبران دنیا، یعنی سرزمین شوراها خواهد بود. کانون جنگهای اول، رودخانه رن بین آلمان و فرانسه یا اقیانوس کبیر بین امریکا و ژاپون یا سر معادن نفت (نفت) بین امریکا و انگلیس است. در یک کانون دیگر که حبشه باشد آتش جنگ با ائتلاف بین انگلیس و ایتالیا و تقسیم یغما بین این دو دسته دزد دارد خاموش می شود. واضح است مراکز جنگهای ضد رنجبری را سرمایه داران می خواهند در سرحدات شوروی قرار دهند. فاشیسم مهمترین جرقه اشتعال جنگ خونین جدید است زیرا بزرگترین دشمن فاشیسم صلح و آزادی و بزرگترین خطر برای صلح و آزادی فاشیسم است.

فاشیسم عبارت از سرمایه داری مسلح است که با کمال بی شرمی تمام اصول انسانیت را منکر میباشد. رفقا، سرمایه انگلیس بوسیله اداره هندوستان بکمک مالیاتی که از خون توده ملت ایران می مکد بدست یک افیونی که او را در صحنه حکومت ایران بعنوان یک ژنی جلوه گر ساخته است بنفع

امپریالیزم سه خیانت بزرگ برنجبران دنیا میکند:

اولا رنجبر و توده ملت ایران را زیر شکنجه قرار داده قدرت اجتماع ملت را سلب کرده حاصل دسترنج طبقه زحمت کش دهقان و عمله را بین خود و سرمایه دار داخلی ایران که شاه در راس آنها است قسمت می نماید: حاصل زحمت کارگران نفت جنوب را سرمایه داران لندن و ثمره مشقت های دهقان ایرانی را ملاکین داخلی به یغما میبرند.

ثانیا علاوه بر شلاق سرمایه دار چکمه قزاق هم برای اخذ مالیات بر گلوی ملت است. مالیاتی را که با فشار میگیرد صرف نظام و راه آهن جنگی برای حفظ هندوستان می نماید و می خواهد تا می تواند چنگال از گلوی رنجبران هند، بر ندارد.

ثالثا میخواهند خود رنجبران را بر علیه وطن رنجبران دنیا مسلح نموده در جنگ بین المللی آینده بدست قشون ایران به خاک شووری حمله کنند. رفقا: تمام این دستگاه برای چپاول رنجبر ایرانی و سرکوب کردن رنجبر دنیا است. اما برای چپاول یک ملت فقط دزدان میتوانند بر سرکارها باشند. دزدی که برای دیگری میدزدد قهرا برای خود هم خواهند دزدید. بهمین مناسبت تشکیلات فعلی بنام خود و سرمایه خارجی مقدرات ملتی را بدست دزدان سپرده است. فقط گاه گاه که بین آنها در سر یغما اختلافی پیدا میشود ملت ایران از چند ملیون دزدی که از دسترنج او شده است اطلاع پیدا میکند. محاکم ایران دائما وزراء و مصادر دیگر امور را که بنام شخصی خود اختلاس کرده و باعث معوق ماندن نقشه دزدان خارجی شده اند محاکمه می کنند ولی عیثا! جز دزد دیگری وارد این جریان فاسد نمیشود.

لندن از دزدیهای شخص شاه چشم پوشی میکند زیرا او پیش از اینها برای کمر شکنی رنجبران و استیلای سرمایه داران خدمت میکند چون اساس تشکیلات حکومت مخالف منافع واقعی توده ملت ایران است هر اقدامی که برای اصلاحات میشود فقط ظاهری و برای خود نمائی و گول زدن ملت است.

الغاء قرارداد نطف (نفت) جنوب برای تمدید مدت و رسمی کردن قرار داد آن بوده، راه آهن ایران اهمیت نظامی برای هندوستان دارد. قشون ایران بِنفع اجنبی اداره میشود. ازدیاد بودجه دولت بواسطه مالیاتهای کمر شکن است. توده از معارف و صحیه بهره ندارد فقر و جهل و مرض نصیب توده، و خویشی و عیش و نوش سهم ملاک داخل و سرمایه دار خارجی است.

«آزادبخوانان» ایران تمام ملت ایران را برای استخلاص خود دعوت می نمایند. اما رفقای خود را دعوت می کنیم بنام رنجبر ایران قوای خود را برای انقلاب و تشکیل یک حکومت کارگر و دهقان مجهز نمایند. ما تمام رنجبران و توده ملت ایران را بنام مبارزه با غارتگران داخلی و خارجی و جلوگیری از ظلم و تعدی که به توده ملت وارد میشود به نگهداری و پشتیبانی پرچم آزادی ایران دعوت می کنیم.

ما تمام ملت از کسبه و اصناف، منورالفکرها، عموم ترقیخواهان، محصلین و زنان جوان فکر را که طرفدار آزادی، صلح، پیشرفت، خوشبختی و رفاه توده ملت و دارای همت و قدرت انقلاب و عمل باشند، به طرفداری از منافع حقیقی ملی مبارزه با جنگ، مبارزه با دستهای خارجی، مبارزه با فریب شوی نیسم که بوسیله وطن پرستی دروغی و ظاهری حیثیات واقعی ملت را وسیله پیشرفت مقاصد خارجی کرده است، مبارزه با استبداد که مرکز قدرت برای اخذ مالیات و زنجیر کردن توده و اجرای مقاصد سرمایه داران داخلی و خارجی است، به طرفداری از آزادی مطبوعات و انتخابات و نطق و اجرای مواد ملی و آزادبخواهی قانون اساسی موجود و مبارزه با ظلم و دزدی و فساد دعوت میکنیم.

ما به تمام شما خطاب میکنیم حکومت ایران طرفدار ملاک و سرمایه دار داخلی و خارجی و دشمن توده ملت است اگر نبود ملت را تحت شکنجه استبداد که بمراتب سخت تر از قرون وسطی است قرار میداد(نمیداد) و از هر نوع نهضت ملی و اجتماعت ترسان و هراسان نبود.

مالیاتهای کمر شکن مستقیم و غیر مستقیم مانند مالیات بر عایدات و قند و

شکر را به نفع سرمایه داران بر توده ملت تحمیل نمی‌کرد. حکومت فعلی تحت فشار جریانات بین المللی و اوضاع دنیا مخصوصاً تأثیر حکومت شوروی و فشار احساسات عمومی، بعضی اقدامات که بحال توده ملت مفید است مینماید، اما خوب بفهمید، گول نخورید، این اقدامات اجباریست و حکومت فعلی بجهت حفظ جنبه ملی ظاهری خود و تسکین آمال توده در بعضی موارد مجبور به عوام فریبی یا تسلیم شدن است.

تمام اینها وسیله است نه مقصود.

راه آهن برای خوشبختی ملت ایران کشیده نمیشود. خلع سلاح عشایر از نظر رفاه ملت ایران نیست، تغییر لباس از نظر ترقی خواهی نیست، بلکه اینها تمام از نظر ظاهر سازی یا بنفع جنگ و یا از راه اجبار و ضرورت است. استقلال ظاهری و جنبه ملی را که ایران فعلی دارد باید رهین قدرت شوروی باشیم و گرنه مطابق قرار داد ۱۹۱۹ ایران جزئی از هندوستان شده بود و مقدرات امروزی ملت حبشه در پایان جنگ بین الملل نصیب ما میشد و پس از گسستن زنجیر اسارت تزاریزم روسیه که برگردن ایران انداخته بود الغاء کاپیتولاسیون و سایر امتیازات از طرف شوروی و با وجود یک حکومت مقتدر شوروی، دیگر انگلیس نمیتوانست مطابق قرار داد سیاه ایران را به مستعمرات خود ملحق کند.

ملت ایران! همین استقلال محدود را رنجبران دنیا بتو داده اند و گرنه سرمایه ملی فاشیزم و امپریالیزم معامله نمی‌را که با حبشه کرد با تو نیز کرده بود تا قوای ملی توده خود را متحد و قوی نکنی هیچ ضامنی برای بقای استقلال ظاهری و ایجاد یک استقلال حقیقی وجود نخواهد داشت و هر لحظه مقدرات شما دستخوش شطرنج سیاست دنیا خواهد بود.

بزرگترین خیانتی که حکومت فعلی بنام حفظ منافع طبقاتی مرتکب میشود جلوگیری شدید از هر نوع اجتماع و عمل اجتماعی و تجهیز قوای توده است.

نظمیه با تمام قوا و بودجه سنگین، مامور لگد مال کردن قوای توده است. ما تمام ملت ایران را از هر صنف و دارای هر عقیده که باشند دعوت میکنیم که جبهه ملی، و صف محکم واحد و متحدی تشکیل داده و بوسیله

آن ایران را در جنگ آینده جبرا بحالت بیطرفی نگاهدارند. فقط در سایه طرفداری صلح، ما خواهیم توانست جوانان خود را از قربان (قربانی) شدن در راه سرمایه خارجی حفظ کنیم.

این جبهه ملی باید تمام قوای خود را برای کوتاه کردن دست خارجی و تشکیل یک حکومت ملی واقعی که منافع توده ملت ایران را هدف خود قرار دهد، برای آزاد کردن مطبوعات و انتخابات، مبارزه با جنگ و سرمایه خارجی، دزدی و فساد و فشار مالیاتهای سنگین و برای بهبودی وضع زندگی عمومی و بالا بردن درجه تمدن توده ملت مصروف دارد.

«آزادیخواهان» ایران برای تشکیل یک چنین جبهه ملی دست خود را بطرف ملت ایران دراز میکنند و قطعی است که این مبارزه به ملت ایران نیز مانند سایر ملل دنیا نشان خواهد داد که پیشقراولان حقیقی تمدن بشر و خلاص کننده توده رنجبر و مبارزه کنندگان جدی و عملی با جنگ و توحش و بربریت همان «سوسیالیزم» است.

«آزادیخواهان» ایران با تمام رنجبران و توده های صلح خواه ملل دنیا هم صدا شده نفرت شدید خود را نسبت به تشنگان خون بشر طرفداران جنگ یعنی فاشیزم آلمان، فاشیزم نظامی ژاپن، فاشیزم ایتالیا، امپریالیزم انگلیس که فاشیزم آلمان را در آغوش خود می پروراند اظهار میدارند. ما با تمام ملل دنیا در تنفر از اشغال حبشه بوسیله ایتالیا، اشغال چین بوسیله ژاپون، مقدمات اضمحلال استقلال اطیش از طرف آلمان شرکت میکنیم.

ما بملل فرانسه و اسپانی که توانسته اند در سایه جبهه واحد رنجبران و جبهه ملی با اصول استبداد و فاشیزم مخالفت کرده مملکت خود را از خطر توحش و بزرگترین دشمن انسانیت و رنجبران خلاص کنند تبریک میگوئیم. ما از پشت دیوارهای ضخیم محبس های بورژوازی بقهرمانان انقلاب رنجبر به هزاران هزار محبوسین سرمایه داری ممالک مختلفه و «آزادیخواهان» محبس قصر تهران که سالیان دراز بدون محاکمه در محبس مانده بتدریج معدوم میشوند سلام میدهیم.

ما به رهبران رنجبران شوراها که با تصمیم فولادین پایه جامعه سوسیالیستی را محکم تر کرده خلاصی دائمی رنجبران شوروی را از زنجیر اسارت سرمایه، تامین نموده پیشرو رنجبران دنیا میباشند سلام میدهیم.  
 ما به بزرگترین تشکیلات رنجبری دنیا و قهرمان رهبری آن (دیمتریف) سلام میدهیم.



رنجبران دنیا متحد شوید. زنده باد انقلاب رنجبری دنیا.





مصاحبه با محمد شکوراف و دل افروز اکرام  
درباره

## اوضاع فرهنگی و موقعیت زبان و ادبیات فارسی در جمهوری تاجیکستان شوروی

مصاحبه کننده: محمد صادق دانشور

چندی پیش محمد شکوراف استاد زبان شناسی و آکادمیسین علوم جمهوری تاجیکستان و عضو اتحادیه نویسندگان اتحاد جماهیر شوروی و دل افروز اکرامی عضو انستیتوی خاورشناسی و آکادمیسین فرهنگستان علوم تاجیکستان، متخصص در ادبیات و نثر معاصر ایران، برای بازدید کوتاهی به ایالات متحده آمدند. آنچه که از نظرتان خواهد گذشت حاصل مصاحبه همکارمان محمد صادق دانشور با این زوج تاجیک است. کنکاش

پیش از طرح سوآل‌ها لطفاً کمی در باره جمهوری تاجیکستان شوروی صحبت کنید.

شکوراف: تاجیکستان یکی از جمهوری‌های پانزده گانه اتحاد جماهیر شوروی است که در آسیای مرکزی قرار گرفته و اکثر مردم آن تاجیک هستند. تاجیک‌ها ایرانی‌نژاد اند و زبان شان فارسی است. تا سالهای ۳۰ - ۱۹۲۵ زبان و ادبیات آنها، زبان و ادبیات فارسی خوانده می‌شد که بعداً بنا به ملاحظات سیاسی به آن زبان و ادبیات تاجیک گفتند. ولی هم اکنون دوباره آن را زبان فارسی یا فارسی تاجیکی می‌خوانیم.

نخستین پرسش من در مورد حوادث فوریۀ اخیر در جمهوری تاجیکستان است. دلایل عمده ناآرامی‌ها چه بود؟

شکوراف: علت‌ها را باید در شرایط ناگوار زندگی مردم تاجیکستان

جستجو کرد. مثلاً ما در گذشته ادعا می کردیم که در شوروی بیکاری وجود ندارد در حالیکه امروز یکصد و هفده هزار جوان تاجیک بیکار هستند و چهل و هفت درصد مردم تاجیک با فقر زندگی می کنند. روشن است که این مشکلات یک شبه ظاهر نشده اند. سال های بعد از انقلاب اکتبر و سالهای ۱۹۳۰ و همینطور شرایط پس از جنگ جهانی دوم زمینه این بحران ها را به وجود آورده و تظاهرات توده ای اخیر هم ناشی از وجود همین دشواری ها است.

پس ادعای رسانه های خبری غرب که تظاهرات انگیزه های قومی و مذهبی داشته اند، درست نیست؟

شکوراف: گرچه تظاهرات اندکی رنگ مذهبی داشت، ولی دلایل اقتصادی و اجتماعی عامل اصلی شکل گیری و بوجود آمدن این تظاهرات بود. قطعاً در آینده نیز این دلایل بارزتر خواهند شد.

چرا تاجیکستان از لحاظ اقتصادی یک جمهوری عقب افتاده است؟

شکوراف: می دانید که من کارشناس امور اقتصادی نیستم و تخصص من در زبان و ادبیات است؛ همین قدر می توانم بگویم که ما طی ده ها سال از شرایط سخت زندگی مردم بی خبر بودیم. مثلاً هدف اصلی تولید در تاجیکستان کاشت و برداشت هر چه بیشتر پنبه بود تا مورد استفاده صنایع مرکزی قرار گیرد. در نتیجه، تمامی منابع زیر زمینی و روی زمینی ما به صورت مواد اولیه و خام از تاجیکستان به سایر جمهوری های شوروی صادر می شد و در آمد ناچیزی نصیب مردم تاجیکستان می کرد.

مداخله نیروی های نظامی شوروی در افغانستان چه بازتابی در میان مردم شوروی،

به ویژه در تاجیکستان و سایر جمهوری های مسلمان نشین آسیای میانه، داشت؟

شکوراف: اگر به روزنامه ها و سایر رسانه های شوروی استناد کنیم، مردم از مداخله نظامی شوروی در افغانستان پشتیبانی کردند. ولی واقعیت چیز دیگری بود. مردم عموماً از این عمل ناراضی بودند. در صد بزرگی از مردم افغانستان تاجیک و فارسی زبان هستند و نیز اقلیت بزرگی از خلق ازبک در افغانستان و نیز تاجیکستان شوروی زندگی می کنند. هنگام مداخله شوروی، سربازان تاجیک و ازبک در ارتش شوروی مجبور به جنگ و برادر کشی

شدند و این چیزی نبود که از دید مردم پنهان بماند و باعث مخالفت آنها نشود.

آیا این مخالفت‌ها تظاهرات و درگیری‌هایی را بدنبال داشت؟  
شکوراف: خیر، ولی حدس من این است که یکی از علت‌های وقایع ماه فوریه در تاجیکستان از همین موضوع ناشی می‌شد.

بازتاب انقلاب ۱۹۷۹ ایران در تاجیکستان و سایر جمهوری‌های آسیای شوروی چه بود؟

شکوراف: اگر بگویم انقلاب ایران در میان ما تاجیک‌ها با استقبال فراوان روبرو شد اغراق نگفته‌ام. به یاد دارم آن روزها و شب‌ها برای شنیدن خبرهای انقلاب ایران همیشه کنار رادیو بودم. با وجودیکه اکثر مردم و رهبران دینی تاجیکستان سنی‌مذهب هستند، در میان ملایان و مذهبی‌های تاجیک گروهی بودند که خمینی را رهبر خودشان می‌دانستند. متأسفانه امیدهایی که ما به انقلاب ایران داشتیم بر باد رفت و سیاست‌های رژیم خمینی در بین مردم تاجیک با افسوس فراوان روبرو شد.

چه تعدادی از مردم تاجیکستان شیعه هستند؟

شکوراف: شیعیان تاجیکستان سیصد تا چهارصد هزار نفرند که غالباً اسماعیلی هستند و در مناطق پامیر و بدخشان زندگی می‌کنند. در دو سه سال اخیر نقش مذهب و دین به طور کلی در جامعه افزایش پیدا کرده است. در وقایع فوریه در شهر دوشنبه ملاها برای شوراندن مردم، به خصوص جوان‌ها، به طور فعال شرکت داشتند و در درگیری با ارتش بیست و دو نفر از مردم کشته شدند.

برخورد حزب کمونیست تاجیکستان به گرایش‌های مذهبی و قومی چگونه است؟  
شکوراف: حزب کمونیست تاجیکستان هنوز سیاست مشخص و درستی که منطبق با حرکت زمان و شرایط کنونی باشد ندارد، و یکی از دلایل ناآرامی‌های اخیر، برخورد نادرست حزب کمونیست تاجیکستان با مسائل جامعه بود. تاجیکستان شوروی سرزمین کوچکی است در برگیرنده ملیت‌های گوناگون از قبیل ازبک‌ها (۲۵ درصد جمعیت)، روس‌ها (۹ درصد

جمعیت) و چند خلق دیگر. با توجه به این شرایط اگر حزب کمونیست تاجیکستان سیاست واقع بینانه ای می داشت درگیری های شهر دوشنبه پیش نمی آمد.

آیا حزب کمونیست تاجیکستان پایگاه مردمی دارد و در مجالس قانون گذاری نمایندگان واقعی مردم حضور دارند؟

شکوراف: اعضای حزب کمونیست را همه ی خلق های تاجیک تشکیل می دهند و می توانم بگویم که حزب کمونیست در تاجیکستان حزب با نفوذی است. اما نمایندگان واقعی مردم تا این اواخر در مجالس قانون گذاری چندان حضور نداشتند. یعنی در مراکز و تشکیلات رهبری جمهوری و حزب و پارلمان و نیز در تدوین سیاست های اقتصادی و اجتماعی همان نمایندگان قدیمی نقش تعیین کننده داشتند. حدود یکماه پیش انتخابات جدیدی، که در مجموع بهتر و آزادتر از انتخابات گذشته بود، برگزار شد و مردم توانستند تعدادی از نماینده های خودشان را به مجلس بفرستند. با وجود این هنوز هم بیشتر نمایندگان فرمایشی هستند و نقش اساسی را باز هم همین افراد دارند.

به هنگام بروز درگیری ها در تاجیکستان، رسانه های غربی علت درگیری ها را حضور پناهندگان ارمنی در تاجیکستان عنوان کردند، آیا این نکته صحت داشت و بطور کلی برخورد تاجیک ها نسبت به سایر اقلیت های قومی چگونه است؟

شکوراف: در تاجیکستان تمایلات شوونیستی زیاد دیده نمی شود و می توان گفت روابط اقوام با یکدیگر خوب است. روابط تاجیک ها حتی با روس ها هم که غیر تاجیک و غیر مسلمان هستند بسیار خوب است. ظاهراً بهانه ی درگیری های شهر دوشنبه مرکز تاجیکستان حضور پناهندگان ارمنی در این شهر بود، ولی در جریان درگیری ها هیچ آسیبی به ارمنی ها نرسید. به نظر من این نکته که وجود پناهندگان ارمنی و مخالفت با حضور آنها دلیل درگیری های تاجیکستان بود واقعیت ندارد.

اکرامی: تاجیک ها بهترین منازل مسکونی تاجیکستان را در اختیار پناهندگان ارمنی قرار دادند و حتی از آنها دفاع هم کردند. بهنگام درگیری ها ما به یک ارمنی در خانه امان پناه دادیم.

آیا در تاجیکستان تمایلات استقلال طلبانه و ناسیونالیستی وجود دارد؟  
شکوراف: بله. تاجیک ها خواهان استقلال اقتصادی و اجتماعی هستند،  
مثلا استقلال در پیشبرد و اعتلای فرهنگ، هنر و زبان ملی خودمان.

استقلال سیاسی چطور؟

شکوراف: آن نوع احساسات جدایی طلبانه که مثلا در آذربایجان شوروی یا  
ارمنستان وجود دارد در تاجیکستان هنوز بروز نکرده است. نه اینکه وجود  
ندارد، بلکه به صورت رسمی و آشکار ابراز نشده است.

آیا پیش بینی می کنید روزی این احساسات علنی و رسماً اعلام شود؟  
شکوراف: در تاجیکستان گمان نمی کنم؛ ولی در ازبکستان ظواهر امر نشان  
می دهد که تمایلات جدایی خواهانه در حال رشد است. البته در تاجیکستان  
شکل مشخصی از احساسات ناسیونالیستی وجود دارد که ریشه آن را باید  
در تقسیمات جغرافیایی حدود ملی دید. تقسیمات جغرافیایی حدود ملی در  
آسیای میانه (ماوراء النهر) بین اقوام ساکن این مناطق، که منجر به تأسیس  
جمهوری های پنجگانه قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان، ترکمنستان و  
تاجیکستان شد، با شتاب و سراسیمگی انجام شد و در نتیجه خلق تاجیک  
بیش از سایر ملیت ها مغبون شد؛ از جمله شهرهای بخارا و سمرقند، مراکز  
باستانی زبان و ادبیات فارسی، و چند شهر دیگر که می بایست جزء  
تاجیکستان به حساب آیند ضمیمه جمهوری ازبکستان شدند.

دلایل اصلی که موجب چنین تصمیم گیری هایی شد چه بود؟  
شکوراف: در آسیای میانه گروهی بنام پان ترکیست ها وجود دارند که  
مدعی اند ساکنان شهرهای بخارا و سمرقند در اصل ترک نژاد اند و اگر  
امروز به زبان فارسی سخن می گویند به این دلیل است که زبان ترکی، یعنی  
زبان اصلی مردم این منطقه، به خاطر تحمیل زبان فارسی توسط حکومت  
های فارسی زبان و ایرانی نژاد، به مرور زمان به فراموشی سپرده شده و زبان  
بیگانه، یعنی فارسی، جایگزین آن شده است.

آیا تقسیم بندی حدود ملی در آسیای میانه در زمان استالین صورت گرفت؟

شکوراف: بله. این تقسیم‌بندی‌ها بعد از مرگ لنین و هم‌زمان با قدرت‌گیری استالین انجام شد و حالا خلق تاجیک به آن اعتراض دارد و خواستار آن است که یازده شهر فارسی‌زبان در جمهوری فعلی ازبکستان، از جمله بخارا و سمرقند، به جمهوری تاجیکستان واگذار شوند. در گذشته اگر کسی اعتراضی نسبت به تقسیمات جغرافیایی می‌کرد زبانش را قطع می‌کردند، اما امروزه این سوال مطرح است که چرا مدارس و مراکز فرهنگی فارسی‌زبان را در این شهرها بستند و زبان ازبکی را جایگزین آن کردند؟ این کار خلاف عدالت ملی و اجتماعی است.

آیا حزب کمونیست تاجیکستان از این خواست‌ها حمایت می‌کند؟  
شکوراف: خیر. حزب کمونیست هنوز موضع رسمی و مشخصی در قبال چنین خواست‌هایی نگرفته است.

در جمهوری ازبکستان چه تعداد تاجیک و فارسی‌زبان وجود دارد؟  
شکوراف: در حال حاضر حدود نیمی از جمعیت تاجیک‌ها و دیگر فارسی‌زبانان شوروی در جمهوری ازبکستان سکونت دارند. یعنی حدود سه و نیم میلیون نفر، که به همین تعداد هم در جمهوری تاجیکستان فارسی‌زبان وجود دارد؛ در هنگام تقسیم‌بندی حدود ملی در سال ۱۹۲۴، این نسبت به این صورت بود که ۲/۳ تاجیک‌ها در ازبکستان و تنها ۱/۳ آنها در خاک تاجیکستان فعلی ساکن شدند. بعدها عده‌ی زیادی از فارسی‌زبانان از ازبکستان به تاجیکستان مهاجرت کردند.

چه حدودی از خاک اصلی تاجیکستان شوروی و مناطق فارسی‌زبان در سال ۱۹۲۴ ضمیمه جمهوری ازبکستان شد؟

شکوراف: بهترین و ثروتمندترین مناطق تاجیک‌نشین ضمیمه‌ی جمهوری ازبکستان شد که مساحت آن حتی بیشتر از کل مساحت فعلی جمهوری تاجیکستان شوروی است. بیش از ۹۷ درصد خاک جمهوری تاجیکستان فعلی کوهستانی و غیر قابل سکونت است و تنها سه درصد کل مساحت آن مسکونی است و این مساله‌ای است فوق‌العاده مهم و مخاطره‌انگیز که در آینده می‌تواند به درگیری‌هایی جدی در آسیای میانه منتهی شود.